

دکتر دژة میرحیدر

دانشگاه تهران

شماره مقاله: ۴۴۰

ژئوپولیتیک: ارایه تعریفی جدید

Dr. D. Mirheydar

Tehran University

Geopolitics: A new definition

In most books and articles which have been published recently about geopolitics, the writers have either refrained from or expressed difficulty of coming up with a specific definition of the term on the ground that the meaning of concepts like geopolitics tends to change as historical periods and structures of world order change. This article, however, having reviewed the geopolitical literature throughout the twentieth century, has come up with a new definition of the term and claims to be applicable to most geopolitical assumptions throughout its history.

در بیشتر کتابها و مقاله‌هایی که در سالهای اخیر درباره ژئوپولیتیک تدوین شده معمولاً از ارایه هر گونه تعریف از این اصطلاح خودداری شده است با این توجیه که چون ژئوپولیتیک در طی دوره‌های تاریخ همزمان با تغییرات ساختار نظام بین‌الملل متحول شده است، بنابراین هیچ

تعریف دقیقی از آن نمی‌توان ارایه داد^۱. هدف این مقاله اینست که پس از مروری بر ادبیات

۱- کتابهای زیر که در سالهای بعد از فروپاشی شوروی تدوین شده‌اند با ارایه یک تعریف دقیق از ژئوپولیتیک را مشکل می‌دانند و یا یک تعریف نامشخص و گذرا از این اصطلاح داده‌اند.

1-a- Gear'oid O' Tuathail, Simon Dalby and P.Routledge, editors, *The Geopolitics reader*, Routledge, P.1, (1998).

در مقدمه این کتاب نوشته شده: ارایه هر نوع تعریف خاص برای ژئوپولیتیک بسیار مشکل است.

1-b- *Dictionaire de la geopolitique*, Sour la direction de Myve Lacoste, paris, edition Flammarion, 1993.

در مقدمه این فرهنگ نامه که توسط دکتر فراستی ترجمه شده ولی هنوز منتشر نشده، چنین آمده است: «یک تعریف عمومی و از پیش تعیین شده برای واژه ژئوپولیتیک وجود ندارد».

1-c-G.Demko and W.B.Wood, editors, *Geopolitical Perspectives on the 21st century*, Westview press,1994, pp.3-13.

در مقدمه این کتاب ژئوپولیتیک به صورت زیر تعریف شده است:

«هنر و علم درک و پیش‌بینی جنبه‌های فضایی جابجایی قدرت در میان گروهها، بویژه حکومتها»

1-d- Richard Muir, *political Geography*: Johnwiley and sons, (1997), p.225.

ریچارد مویر ژئوپولیتیک را اصولاً فرزند زمان خودش می‌داند.

1-e- L.Heppele, "The Revival of Geopolitics", *poliitical Geography Quarterly*, 5(supplement), 1986: pp.521-536.

هپل می‌نویسد: یکی از مشکلات موجود مشخص نبودن معنی دقیق واژه ژئوپولیتیک است. گرچه این مسأله در مورد بسیاری از اصطلاحات صادق است ولی ژئوپولیتیک آسیب پذیرتر است زیرا اصطلاحی است بدون محتوا و بدون تاریخ شناخته شده که گاهی معنی استراتژیک - جهانی، برخورد عقیدتی شرق - غرب، منطقه‌ای - سیاسی، «جغرافیایی - مفهومی» می‌دهد و گاهی هیچ مفهوم روشنی را القاء نمی‌کند.

1-f- Simon Dalby, *Geopolitics and global security*, in "*Rethinking geopolitics*" edited by G.O Tuathail and simon Dalby, Routledge,1998, p.295.

ژئوپولیتیک در این فصل به این صورت تعریف شده است: ژئوپولیتیک یک موضوع پیچیده فرهنگی است که در آن هویتها شکل‌گیری، ارایه و در نهایت در گفت‌وگوهای سیاسی معاصر ادغام می‌شوند.

1-g- Gertjan Dijkink, *National Identity and Geopolitical visions*, Routledge, (1996), pp.3-6.

در این کتاب ژئوپولیتیک بدین صورت تعریف شده:

ژئوپولیتیک در قرن بیستم و با بهره‌گیری از نظریه‌هایی که قطعاً ماهیت ژئوپولیتیک داشته‌اند به یک تعریف منسجم دست یابیم.

ژئوپولیتیک سنتی / کلاسیک

سی سال پیش در اولین کتابی که نگارنده درباره جغرافیای سیاسی تحت عنوان «اصول و مبانی جغرافیای سیاسی» تألیف کرد در برابر واژه فرانسوی ژئوپولیتیک معادل فارسی سیاست جغرافیایی را قرار داد.^۱ انتخاب این معادل که البته با همفکری مرحوم استاد دکتر مستوفی صورت گرفته بود برای دوره‌ای از تاریخ تحولات ژئوپولیتیک که امروز از آن به عنوان ژئوپولیتیک سنتی یا کلاسیک یاد می‌شود تعریف مناسبی بود و خودبخود نقش جغرافیا را در سیاست برجسته می‌کرد. با مروری بر نظریه‌های دوره اول تاریخ ژئوپولیتیک (از سال ۱۸۹۹ که اصطلاح توسط رودلف کیلن^۲ سوئدی برای اولین بار به کار برده شد تا پایان جنگ دوم جهانی) یعنی نظریه‌های هارتلند مکیندر^۳، فضای حیاتی هاوس هوفر^۴ و ریملند اسپایکمن^۵ و دکترین‌هایی که با استفاده از این نظریه‌ها اعلام شد معلوم می‌شود که جغرافیدانان از جغرافیای طبیعی به عنوان اساس سیاست بین‌الملل در توصیه‌های خود به سیاست خارجی یک کشور

^۱ دیدگاه امنیتی که مردم از محیط طبیعی و انسانی خود اخذ می‌کنند تا به ساخت پندارهای نظم و تهدید بپردازند.

1-h- G.O Tuathail, *Critical Geopolitics*, Routledge, (1996 b.), p.15.

اونواتیل در این کتاب ژئوپولیتیک را این گونه تعریف می‌کند:

یک اصطلاح تحلیلی، یک اسم نارسا برای مجموعه عملیات درون جوامع مدنی قدرتهای بزرگ که در جستجوی توضیح معنای شرایط جدید جهانی فضا، قدرت و تکنولوژی هستند.

۲- دژ میرحیدر، اصول و مبانی جغرافیای سیاسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۲. این کتاب در تاریخهای ۱۳۵۱ با تجدید نظر، ۱۳۵۴ با تجدید نظر و ۱۳۵۷ به صورت آفست تجدید چاپ شد.

خاص بهره می‌گرفتند^۷. اما این تعریف پس از پایان جنگ و با شروع نظام دو قطبی و ژئوپولیتیک جنگ سرد مصداق خود را از دست داد. برای بروز این تحول یعنی تبدیل شدن نقش فعال جغرافیا در تعریف ژئوپولیتیک به نقش انفعالی سه دلیل عمده قابل ذکر است: اول این که جغرافیدانان بعد از شکست آلمان در جنگ، ژئوپولیتیک خاص آلمان را مقصر اصلی عنوان کردند و سیاستهای آلمان نازی را متأثر از این مکتب می‌دیدند. در نتیجه خود را از مطالعات در مقیاس جهانی کنار کشیده توجه خود را به دولتها و درون مرزهای سیاسی بین‌المللی معطوف داشتند و واژه ژئوپولیتیک برچسب غیر علمی بودن به خود گرفت و از محافل علمی و دانشگاهی طرد شد. از نظر محتوایی هم تعداد محدود جغرافیدانانی که هنوز نقشه سیاسی جهان را مورد بررسی قرار می‌دادند عناوین دیگری برای نوشته‌ها و کتابهای خود انتخاب کردند. دلیل دیگری که موجب افول نقش جغرافیا در ژئوپولیتیک جنگ سرد شد ظهور استراتژی بازدارندگی هسته‌ای بود. گفته می‌شد که با توانایی پرتاب سلاحهای هسته‌ای به وسیله هواپیما و موشک به فاصله‌های دور، دیگر نه فاصله و نه عوامل جغرافیایی مثل ناهمواریها و اقلیم چندان مهم تلقی نمی‌شوند. بنابراین از دید کارگزاران نظامی می‌بایست توجه از دفاع سرزمینی به مسأله توازن هسته‌ای جلب شود. دلیل سوم که شاید از هر دو دلیل دیگر مهمتر است ظهور ایدئولوژی به عنوان عامل تعیین کننده جهت‌گیری سیاستها بود. در دوره جنگ سرد ایدئولوژی در پوشش استدلالات جغرافیایی عمل می‌کرد و در ساختن فضای

۷- کتابها و مقالاتی که تعریف ژئوپولیتیک را تحت تأثیر «سیاست جغرافیایی» ارایه نمودند عبارتند از:

عزت الله عزتی، ژئوپولیتیک، سازمان مطالعه و تدوین، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱.

جواد اطاعت، ژئوپولیتیک و سیاست خارجی ایران، نشر سفیر، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱.

علی اصغر کاظمی، روابط بین‌الملل در تنوری و در عمل، نشر قومس، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۷۲.

گراهام فولر، قبه عالم، ژئوپولیتیک ایران، ترجمه عباس مخیر، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۲.

پیروز مجتهدزاده، جغرافیا و سیاست در دنیای واقعیها، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۲-۱۲۱، مهر و آبان ۱۳۷۶، ص ۹۵.

مجتهدزاده ژئوپولیتیک را این گونه تعریف می‌کند: مطالعه اثر عوامل جغرافیایی روی سیاستهای دگرگون شونده جهانی.

سیاسی این دوره نقش فعال داشت. البته نباید فراموش کرد که نقش جغرافیا در حفظ امنیت ملی و درگیریهای محلی، همچنان اهمیت خود را حفظ کرده بود. برای روشن شدن موضوع لازمست به نقش شوروی، آمریکا و بویژه بریتانیا در به وجود آوردن ژئوپولیتیک جنگ سرد و استدالات ژئوپولیتیکی غالب که در این دوره توسط روشنفکران دستگاه حاکم هر دو قطب صورت می‌گرفت دقیقتر توجه کنیم.^۸

ژئوپولیتیک جنگ سرد

با پایان گرفتن جنگ، کشورهای اروپای شرقی به صورت بخشی از منطقه نفوذ شوروی درآمدند. رژیم استالین یک دیکتاتوری بوروکراتیک بود که هدفش ایجاد یک منطقه امن به منظور جلوگیری از یک حمله دیگر از طرف غرب بود. این امر دو بار قبلاً اتفاق افتاده بود یکبار بعد از انقلاب بلشویکی و دگربار در ژوئن ۱۹۴۱ توسط هیتلر. در جنگ حدود ۲۰ میلیون روسی کشته شده بودند که هدفشان دفاع از سرزمین مادری علیه نهضت نژادپرستانه هیتلر بود. در نهایت جنگ به ضرر هیتلر تمام شد و با تخریب ماشین جنگی آلمان برلین به تصرف شوروی درآمد. در نتیجه صلح با امنیت مهمترین موضوع را در ذهن استالین تشکیل می‌داد ولی در عمل معنای آن صلح با امنیت و برقراری نفوذ شوروی در یک منطقه وسیع از اروپای شرقی و مرکزی بود. آمریکا با تجربه متفاوتی از جنگ جهانی دوم بیرون آمد. سرزمین ملی و مردم این کشور از این خرابیها و تبعیضها و کشتار جمعی که در قاره اروپا، آفریقای شمالی و آسیا اتفاق افتاده بود در امان مانده بودند. در نتیجه آمریکا به صورت تنها کشور قدرتمند در جهان از خرابیهای جنگ سر در آورد. در همین حال از نظر داخلی هم متکی بر آرمانها و اسطوره‌های ناسیونالیستی خود بود. در طول جنگ موضع آمریکا ترکیبی بود از استفاده بیشترین در زمینه آرمانهای سیاسی و اقتصادی با کمترین مداخله در هدفهای جنگ. زمانی که جنگ تمام شد حکومت آمریکا که توسط ترومن یک رئیس جمهور کم تجربه اداره می‌شد با دستیابی به یک اسلحه مرگبار یعنی بمب اتمی توانست در مقابل وسوسه سلطه بر جهان از نظر سیاسی یعنی آرمانهای دمکراسی و

از نظر اقتصادی یعنی نظام سرمایه‌داری مقاومت کند. چون بزم وی و سایر رهبران آمریکا، آرمانهای آمریکایی آرمانهای جهانی به شمار می‌رفتند. بنابراین با توجه به دیدگاه استالین برخورد میان شوروی و آمریکا بر سر آینده اروپای شرقی احتمالاً ناگزیر می‌نمود ولی از بروز جنگ سرد می‌شد جلوگیری کرد. بروز جنگ سرد را می‌توان نتیجه دو عامل دانست: یکی استدلال ژئوپولیتیکی که در سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ در آمریکا غالب شده بود و موجب برانگیخته شدن عکس‌العمل از طرف رژیم استالین گردید و دیگری نقش وینستون چرچیل، نخست‌وزیر بریتانیا در مارس ۱۹۴۶.^۹

در دولت ترومن دو گروه مقابل هم قرار داشتند عده‌ای موافق دیپلماسی و با اندکی واقع‌گرایی با مذاکره با استالین موافق بودند و گروه دیگری دیدگاه متفاوت و منفی از شوروی داشتند و از آن به عنوان یک حکومت ذاتاً توسعه‌طلب که سریعاً مکتبی شده است نام می‌بردند. یک تعریف اولیه از این مفهوم اصول‌گرایی شوروی توسط کاردار آمریکا در مسکو یعنی جورج کنان^{۱۰} ارایه شد. در فوریه ۱۹۴۶، کنان در حال مریضی یک تلگراف هشت هزار کلمه‌ای که به طولانیترین تلگراف معروف شد به واشنگتن فرستاد و از شوروی به عنوان یک قدرت تاریخی - جغرافیایی مصمم که در خود لزوم برای گسترش را می‌بیند تعریف کرد. به عقیده کنان این امر جوهر وجودی شوروی بود و هیچ کاری نمی‌شد درباره آن کرد. مهمتر از همه این که با این حکومت هیچ معامله‌ای هم نمی‌توان کرد. نظرات کنان توسط عناصر ضد کمونیست سرسخت در دستگاه اداری ترومن قاپیده شد و دست به دست گشت. سپس از کنان خواسته شد تا به واشنگتن برود و سرپرستی یک آژانس برنامه‌ریزی سیاسی را در شورای امنیت ملی که در آن زمان توسط ترومن تشکیل شده بود بر عهده بگیرد.

با تحرکاتی که شوروی در سیاست داخلی کشورهای اروپای شرقی به نفع خود صورت داد موضع دولت ترومن نسبت به شوروی خصمانه‌تر شد. در مارس ۱۹۴۶ وینستون چرچیل نخست‌وزیر بریتانیا با آگاهی از جناح‌بندی در دولت ترومن به تقویت نیروهای متعصب ضد

9- Ibid.p.48.

10- George Kennan

کمونیست پرداخت و فروافتادن یک پرده آهنین در اروپا را اعلام داشت. ولی چرچیل با این کار هدف خاص خود را داشت و آن این بود که می‌خواست به جای یک اتحاد ضد امپریالیستی که ممکن بود میان آمریکا و شوروی بر ضد بریتانیا به وجود آید به یک اتحاد انگلیسی - آمریکایی علیه شوروی دست یابد. این امر موجب می‌شد تا آمریکا در یک مشارکت دو جانبه علیه شوروی خود را متعهد به کمک به بریتانیا ببیند. از نظر شورویها به نظر می‌رسید که چنین اتحادی تحقق پیدا کرده و آن زمانی بود که در نوامبر سال ۱۹۴۶ ارتش شوروی از مرز ایران اخراج شد و استانهای آذربایجان و کردستان که به تحریک شوروی خودمختاری اعلام کرده بودند به ایران باز پس داده شدند. از آن به بعد ایران به عنوان کشور همسایه شوروی تحت نفوذ شرکتهای نفتی انگلیسی - آمریکایی که کنترل بخش عظیمی از ذخایر ارزشمند نفتی ایران را در اختیار گرفته بودند، قرار گرفت.

در ۱۹۴۷ سوءظن و ضدیت متقابل تشدید شد. در همین زمان دولت بریتانیا به آمریکا اطلاع داد که دیگر امکان ارایه کمک مادی به حکومت پادشاهی یونان برای مقابله با چریکهای چپ‌گرا، برای آنها وجود ندارد. نیاز به متقاعد ساختن کنگره برای تخصیص بودجه برای کمک به حکومت پادشاهی یونان و اعطای وام به ترکیه که با شوروی بر سر کنترل داردانل در کشمکش بود فرصتی شد برای سخنرانی مهم ترومن که بعدها به نام داکترین ترومن لقب گرفت. داکترین ترومن اولین بیانیته مهم عمومی آمریکایی در ژئوپولیتیک جنگ سرد است.^{۱۱} در این بیانیته ترومن با تشریح وضعیت جنگ داخلی در یونان و درگیری طولانی ترکیه با شوروی بر سر داردانل بر یک کشمکش عمومی میان آزادی و دیکتاتوری (توتالیتریسم)^{۱۲} در سراسر جهان تأکید کرد. بدون تأکید بر ویژگیهای جغرافیایی این تضاد، ترومن سعی داشت به بیان حقایق انتزاعی و مطلق‌گرا پردازد. در این بیانیته ترومن یک دید کلی از جهان ارایه داده و با استفاده از

11- For a complete text of the Doctrine look at:

H.Truman, "The Truman Doctrine", *The Geopolitics reader*, op.cit, (1947), pp.58-60.

12-Totalitarianism

طبقه‌بندیهای انتزاعی مثل «جهان آزاد» و «جهان در اسارت» به ترسیم یک نقشه سیاه و سفید از سیاست بین‌الملل پرداخت. این تحوّل در واقع یک تحوّل ژئوپولیتیکی غیر جغرافیایی بود چون ویژگیها و پیچیدگیهای مناقشات محلی مثل آنچه در دو مورد یونان و ترکیه وجود داشت مورد نظر نبودند بلکه آنچه بیش از همه مورد توجه بود کشمکش میان آزادی و توتالیترسم در سراسر جهان بود که خود از حقیقت بالاتری حکایت می‌کرد. بر اساس چنین نقشه‌ای بود که نظریه دومینو^{۱۳} بعدها اساس سیاست خارجی آمریکا بویژه در آسیای جنوب شرقی قرار گرفت. در این نظریه حکومتها بسان مهره‌های دومینو تصور می‌شوند که برای سقوط آماده یک تلنگر هستند. فقط تنها عامل جغرافیایی مورد توجه در این بازی همسایگی و مجاورت است و دیگر هیچ. بیشتر کارشناسان سیاست خارجی آمریکا از لحن سخنرانی ترومن که هیچ محاسبه منطقی از وسیله و هدف سیاست خارجی آمریکا در بر نداشت بیمناک بودند ولی موفقیت در اخذ موافقت کنگره برای تأمین وام و کمک به ترکیه و یونان مخالفان را به سکوت واداشت و در نتیجه کنان که از این خطر آگاه بود در مقاله‌ای که چند ماه پس از انتشار داکترین ترومن در مجله اصلی مربوط به روابط بین‌الملل (سیاست خارجی) به چاپ رساند به جای به زیر سؤال بردن این داکترین آن را مورد تأکید قرار داد. این مقاله که ابتدا با نام مستعار M.T.X به چاپ رسید همان مقاله‌ای است که با عنوان نظریه مهار شوروی^{۱۴} اساس علمی سیاست خارجی آمریکا را برای چند دهه پایه‌گذاری کرد. نظریه مهار شوروی در ظاهر بر اساس یک شکل تغییر یافته از نظریه هارتلند مکتبدر یعنی مطابق نظریه ریملند اسپایکمن طرح‌ریزی شده بود ولی در واقع جوهره ایدئولوژیک داشت و همپایه داکترین ترومن فضای سیاسی جهان را بر اساس ذهنیت نویسنده ترسیم می‌نمود.

در این مقاله، کنان استدلال می‌کند که «کمونیسم شوروی ایدئولوژی یک گروه ناسازگار و فنانیک است که در ۱۹۱۷ قدرت را به دست گرفتند و این مهم را از طریق نهادینه کردن عدم امنیت به منظور منهدم کردن تمامی قدرتهای رقیب چه در داخل و چه در خارج انجام داده‌اند. منابع اولیه کردار شوروی داخلی است و تحت تأثیر تاریخ و جغرافیای روسیه قرار دارد.

کمونستهای شوروی که از بخش آسیایی روسیه برخاستند با خود یک بدبینی همراه آوردند که مخالف امکان همزیستی صلح آمیز و دائمی میان نیروهای رقیب است^{۱۵}. این مقاله مورد انتقاد شدید والتر لپمن^{۱۶} روزنامه نگار معروف سیاسی آمریکا قرار گرفت که می گفت اگر یک دیپلمات نتواند کشور دیگر را از طریق دیپلماسی از یک دشمن به یک دوست تبدیل کند پس معلومست که او معنای دیپلماسی را درست درک نکرده است. ترس لپمن درست بود چون از آن زمان به بعد به جای دیپلماسی، میلیتاریسم مهار اصلی راهنمای سیاست خارجی آمریکا را تشکیل داد. پاسخ شوروی نسبت به رفتار سرسختانه آمریکا و غرب و برنامه کمک «مارشال» به حکومت‌های برگزیده در اروپا این بود که به ذهنیت مانی‌گرایی خود از جهان برگردد. در این راستا آندره ژدانف^{۱۷} اندیشمند دستگاه حاکم شوروی در سپتامبر ۱۹۴۷ برداشت شوروی از فضای سیاسی جهان را اعلام داشت. وی گفت «جهان به دو اردوگاه تقسیم شده است، اردوگاه امپریالیستی و ضد دمکراتیک تحت رهبری آمریکا با همراهی انگلیس و اردوگاه ضد امپریالیست و دمکراتیک تحت سرپرستی شوروی و دمکراسیهای جدید در اروپای شرقی^{۱۸}». این دمکراسیهای جدید در واقع رژیم‌های ملهم از شوروی بودند که دولت مسکو آنها را از شرکت در طرح مارشال ممنوع ساخته بود. گرچه همه ممنون مسکو نبودند ولی ساختار سیاسی داخلی آنها بطور فزاینده‌ای استالینی شد. جنگ سرد که طی چهل سال بعد فضای سیاسی جهان را تشکیل داد یک نظام ژئوپولیتیکی بود متشکل از دو زیر سیستم که هر کدام توسط یک سازمان خاص داخلی، متحدین و فضای جهان سوم مشخص می شد^{۱۹}. اصطلاح «جهان سوم» در واقع محصول جنگ سرد و تقسیم فضای جهانی به دو جهان اول، یعنی حکومت‌های کاپیتالیستی (سرمایه‌داری) و دوم یعنی حکومت‌های سوسیالیستی است. در جهان سوم که کشورهای در حال توسعه جای داشتند، دو کشور آمریکا و شوروی برای مداخله در

15- G.F.Kennan, "The sources of soviet conduct", *the Geopolitics reader*, op.cit, (1947), pp.61-65.

16-Walter Lippmann

17-André Zhdanov

18- André Zhdanov, "Soviet Policy and World Politics", *Ibid*, (1947), pp.66-68.

19- Demko and Wood, op.cit, pp.3-13.

امور آنها مسابقه گذاشته بودند. حکومت آمریکا در این فضای تازه به وجود آمده به مداخله و حمله به مردمان و حکومت‌هایی می‌پرداخت که روشنفکران دستگاه حاکم، آنها را تهدیدی برای ارزشها، نهادها و علائق اقتصادی آمریکایی تلقی می‌کردند. چنین وضعی را در مورد ایران ۱۹۵۳ / ۱۳۳۲، گواتمالا ۱۹۵۶، شیلی در ۱۹۷۳ مشاهده کردیم که از طریق عملکرد سیا و سایر گروهها در براندازی دولتهای انتخابی آنها صورت گرفت. آمریکا در بسیاری از مناطق درگیر جنگهای وسیع نظامی شد مثل کره و ویتنام و این عملیات در مقابل درک عمومی و جهانی آن حکومت علیه تهدید کمونیسم بود.

نظم ژئوپولیتیکی که توسط نخبگان کمونیست به دنبال جنگ جهانی دوم برقرار شد عمده به اروپای شرقی و شوروی محدود می‌شد. این نظم را می‌توان به این صورت تعریف کرد:

۱- تسلط حزب کمونیست بر سیاست داخلی و فرهنگ سیاسی.

وطن‌دوستی چنان به صورت یک مذهب رسمی با کمونیسم پیوند زده شده بود که هرکس آن را مورد پرسش قرار می‌داد خود به خود برچسب عامل «غرب امپریالیست» بر او زده می‌شد. اندیشمندان مخالف و ناراضی محاکمه شده به تبعیدگاهها، بیمارستانهای روانی و غیره فرستاده می‌شدند. به همان صورت که آمریکا یک مجتمع صنعتی - نظامی عظیم را برای حمایت از نظام امنیت ملی خود ساخته بود، شوروی حتی بیشتر نظامی شده بود.

۲- نظم ژئوپولیتیکی شوروی از طریق حفظ یک سیستم بازدارنده گسترده در اروپای شرقی توسط نخبگان کمونیست طرفدار مسکو و ساختارهای نظامی پیمان ورشو مشخص می‌شد به همان صورت که آمریکا به تأسیس و نوسازی یک سیستم بازدارنده جهانی گسترده از طریق ناتو در اروپای غربی و معاهده امنیت مشترک با ژاپن دست زده بود. منتهی چون شوروی منابع و ثروت غرب سرمایه‌دار را نداشت بطور نامنظم به مداخله در جهان سوم می‌پرداخت و به انتخاب، به حمایت از چند حکومت رادیکال مثل مصر برای یک دوره، کره شمالی و ویتنام و کوبا اقدام کرد. صحنه مشترک رویارویی میان دو نظم ژئوپولیتیکی در واقع اروپا بود. اگر از نظر جنگ، مرگ و خرابی ارزیابی شود حکومت شوروی در دوران جنگ سرد علیه نهضتهای مردمی در لهستان، مجارستان (۱۹۵۶)، چکسلواکی (۱۹۶۸) و افغانستان (۱۹۷۹) برخاست. از

سوی دیگر آمریکا با کمک برخی از متحدان خود سعی کرد به نظارت درباره برخی نهضت‌های رادیکال در منطقه خود و جنگ علیه تغییر اجتماعی در جهان سوم برخیزد. این که حکومت آمریکا درگیر جنگ داخلی در کره و ویتنام شد مکان‌هایی که هزاران مایل با خاک اصلی آمریکا فاصله داشتند و از نظر استراتژیکی هم اهمیت آنها مورد سؤال بود، نتیجه غلبه یک درک نامحدود از مهار و یک استنباط محدود از جغرافیا در گفتمان ژئوپولیتیکی آمریکا بود. عاملین اصلی در واقع ترومن و کتان بودند که محدوده مهار را تعریف نکردند. دین آچسن^{۲۰} سعی کرد این محدوده را تعریف کند که خشکی آسیا و کره را شامل نمی‌شد با وجود این یک سال بعد آمریکا با کره وارد جنگ شد چون تصور می‌شد آخرین جبهه در چالش جهانی با کمونیست محسوب می‌شود. چنین وضعی در مورد ویتنام هم رخ داد و رؤسای جمهوری مثل آیزنهاور، کندی و جانسون در موارد متعدّد اظهار داشتند که آمریکا نباید خود را وارد درگیری نظامی با آن نماید. با وجود این ماهیت جهان‌گرایی نهضت ضد کمونیستی آمریکا و ساده‌اندیشی استدلال نظریه دومینو که نمی‌تواند اهمیت منحصر بفرد بودن جغرافیایی و هویت‌های وابسته به مکان را در سیاست بین‌الملل دریابد مانع از این شد که این صحبت‌ها به نتیجه برسد لذا آمریکا که درگیر یک جنگ طولانی و خونین شده بود ناچار مجبور به عقب‌نشینی گردید و نیروهای ویتنام جنوبی در ۱۹۷۵ شکست خوردند.

استفاده از نظریه‌ای مشابه نظریه دومینو، مستها تحت عنوان «بیماری مسری چکسلواکی»^{۲۱} در طرف شوروی نیز وجود داشت با این تفاوت که حکومت‌های اقمار شوروی از نظر جغرافیایی خیلی نزدیکتر به شوروی بودند. جریان دوپچک در چکسلواکی و برقراری «بهار پراگ» و عکس‌العمل دیکتاتورهای عصبانی کمونیست در آلمان شرقی، لهستان و شوروی در این راستا صورت گرفت. به دنبال این وقایع بود که برژنف با اعلام داکترین جدید^{۲۲} به توجیه

20-Dean Acheson

21-Leonid Brezhnev, "The Brezhnev Doctrine, chapter ten", The Geopolitics reader, op.cit, (1968), pp.74-77.

22- ibid

و مشروعیت بخشی این حملات پرداخت و محدوده‌ای که حکومت‌های اقماری کمونیست اروپای شرقی باید در آن عمل کنند تعیین کرد.

با توجه به تجربه ویتنام و خساراتی که سیاست میلیتاریسم مهار برای حکومت آمریکا به بار آورد در یک تلاش به منظور تطبیق با شرایط تغییر یافته قدرت جهانی در سالهای دهه ۱۹۷۰ وقوع شکاف در میان عوامل تصمیم گیرنده سیاست خارجی، دستگاه مدیریت نیکسون و هنری کسینجر به عنوان رهبر فکری و وزیر خارجه حکومت به تعقیب یک سیاست تشنج‌زدایی و یا به عبارت دیگر همزیستی مسالمت‌آمیز با شوروی و توافق با چین پرداخت. به جای ادامه سیاست پیش از حد نظامی شده‌ای که آمریکا را به سوی تفوق نظامی بر شوروی سوق می‌داد حکومت نیکسون - کسینجر^{۲۳} تشخیص داد که هر یک از دو حکومت شوروی و آمریکا بطور مؤثر توانایی از بین بردن دیگری را دارد و بنابراین با تأکید بر داکترین بازدارنده هسته‌ای سعی کرد در مذاکره با شوروی به موافقت نامه‌های محدود کردن تسلیحات دست یابد. در این راستا، کسینجر به عنوان استاد علوم سیاسی و مسؤول سیاست خارجی آمریکا به احیاء واژه ژئوپولیتیک در سخنرانیها و نوشته‌های خود پرداخت و با حمله به سیاستهای خارجی آمریکا در گذشته که عمده بر اساس سنتهای مختلف آرمان‌گرایانه و ایدئولوژیکی و یا پراگماتیستی و حقوقی تدوین شده بودند، سیاست ژئوپولیتیک یا واقع‌گرایانه قدرت را توصیه کرد^{۲۴}. در این تلاش، هدف کسینجر بیشتر ایدئولوژی‌زدایی و مصلحت‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا بود که ضمن حفظ منافع ملی آمریکا توازن قدرت را در سطح جهان برقرار نماید. بنابراین احیاء لفظ ژئوپولیتیک به هیچ وجه به معنای توجه به واقعیات جغرافیایی نبود بلکه بیشتر توجه به سیاست واقع‌گرایانه قدرت بود. البته تمام کسانی که در شورای امنیت ملی آمریکا بودند با سیاست تشنج‌زدایی دولت نیکسون موافقت نداشتند و در نتیجه یک گروه با عنوان «معتقدان واقعی^{۲۵}»

23-Nikson - Kissinger

۲۴- لسلو هبل، تجدید حیات ژئوپولیتیک، پیش گفته، صفحات ۲۳ تا ۲۵.

25-True believers

در دولت نیکسون و بعد در دولت فورد به فکر احیاء «حقایق مطلق»^{۲۶} در باره شوروی افتادند و بدون ارایه مدارک اصیل به انتشار این تفکر پرداختند که سیا قدرت شوروی را کم ارزیابی کرده و اینکه شوروی در حال ساخت یک ارتش عظیم برای برقراری سلطه جهانی خود است.^{۲۷} این جریان موجب وحشت جیمی کارتر نامزد حزب دمکرات برای ریاست جمهوری در ۱۹۷۶ شد. متعاقباً این معتقدان واقعی به تشکیل یک کمیته تحت عنوان کمیته خطر موجود^{۲۸} پرداختند و برخی سربازان بازگشته از جنگ مثل پال نیتز^{۲۹} را نیز با خود همراه کردند. این گروه با تشکیل یک کنفرانس مطبوعاتی چند روز بعد از انتخاب کارتر بیائیه خود را انتشار دادند. بیائیه کمیته خطر موجود تحت عنوان «درک عمومی و خطر عمومی»^{۳۰} از این جهت اهمیت داشت که حقایق مطلق قدیمی مهار را درست در لحظه‌ای که به نظر می‌رسید سیستم سیاسی آمریکا در حال تغییر است دوباره تثبیت نمود. در زمان ریگان فشار کمیته برای بازگرداندن حقایق جنگ سرد به بالاترین حد خود رسید چون ریگان خود یکی از اعضای مؤسس این کمیته بود. او پس از انتخاب شدن، شغل‌های مهم سیاسی را به پال نیتز و سایر اعضای واگذار کرد. در دوران ریاست جمهوری ریگان بودجه دفاعی آمریکا تقریباً دو برابر شد (۸۳-۱۹۷۹) و دولت وی به سیاست تهاجمی و سلطه‌طلبی در سراسر جهان دست زد و بسیاری از اختلافات را به جای دیپلماسی با حمله نظامی حل کرد. گروه معتقدان واقعی بسان یک دولت شبه نظامی عمل می‌کردند و برای تمام شبه نظامیان از افغانستان تا آنگولا بطور قانونی و غیر قانونی پول، اسلحه و آموزش فراهم می‌کردند. سیاست ریگان که به یک دور جدید نظامی کردن در اروپای غربی از طریق به کار گرفتن «تسلیمات هسته‌ای محدود» در خاک آن قاره انجامید موجب بروز جنبشهای صلح‌طلبانه در برخی از کشورهای اروپایی شد که در نهایت رهبران شورشی در سراسر اروپا به امضاء یک درخواست برای خلع سلاح هسته‌ای اروپایی^{۳۱} اقدام کردند. این بیائیه برعکس بیائیه کمیته

26-Absolute truths

27- O.Tuathail. op.cit. p.54.

28-The Committee on Present Danger.

29-Paul Nitze

30-Policy Statement of the Committee on the Present Danger, "Common sense and the common danger", 1984.

31-Appeal for European Nuclear Disarmament (END).

خطر موجود متوجه خطر شوروی نبود بلکه در ارتباط با خطری بود که میلیتاریسم فزاینده جنگ سرد و طرفداران دور اخیر هسته‌ای چنین میلیتاریسم را به وجود آورده بود. گرچه تلاش‌های این گروه صلح طلب تأثیر فوری کمی بر سیاست‌های نظامی ناتو و دستگاه اداری ریگان گذاشت ولی از طریق روشنفکران ناراضی اروپای شرقی به یک نسل جدید از بوروکرات‌های شوروی و مسؤولان سیاسی کمونیست که مشتاق بودند نظام کمونیستی را از رکود، فساد و گسترش بیش از حد امپراتوری نجات دهند راه یافت. میخائیل گورباچف یکی از این نوع سیاستمداران کمونیستی بود که از این اندیشه‌های جدید دفاع می‌کرد. سیاست خارجی گورباچف رادیکال بود چون به عمد در صدد برآمد که دروغ بودن تصویری را که دولت ریگان از شوروی به عنوان امپراتوری شیطانی ساخته بود ثابت کند. وی به داکنترین برژنف به عنوان اصول ژئوپولیتیک حاکم بر رابطه شوروی با رژیم‌های کمونیستی اروپای شرقی پایان داد. وی طرفدار این اصل بود که هر یک از حکومت‌های اروپای شرقی می‌تواند و باید راه خود را برای اصلاح و تغییر بدون مداخله شوروی بیابد. گرچه تلاش‌های خود محور گورباچف برای نجات سیستم کمونیستی و امپراتوری شوروی از بالا در نهایت با شکست مواجه شد ولی تفکر سیاسی جدید وی در سیاست خارجی شوروی باعث پایان گرفتن جنگ سرد شد.

ژئوپولیتیک نظم نوین جهانی

بعد از پایان جنگ سرد در خصیصه‌های رابطه میان جغرافیا، قدرت و نظم جهانی تفاوت‌های قابل توجهی بروز کرده است و پندارهای ژئوپولیتیک برای تعریف ژئوپولیتیک جدید با یکدیگر در رقابت هستند. از نظر برخی فروپاشی ابرقدرت شوروی ظهور یک نظام بین‌الملل تک قطبی را نوید می‌دهد. از نظر برخی دیگر، پایان جنگ سرد موجب ظهور فضای سیاسی جدیدی شده که تحت سلطه پرسش‌های ژئواکونومیک و مسایل آن قرار دارد. در این دیدگاه جهانگیر شدن فعالیت‌های اقتصادی، تجارت، سرمایه، کالاها و افول حاکمیت کشورها مورد نظر است. برخی دیگر ژئوپولیتیک جدید جهانی را این گونه توصیف می‌کنند که جهان دیگر مثل گذشته تحت تأثیر مناقشات سرزمینی میان قطب‌های در حال مسابقه نیست بلکه متأثر از مسایل فراملیتی جدید مثل تروریسم، گسترش هسته‌ای و برخورد تمدن‌هاست. بالاخره از

دیدگاه برخی دیگر امروزه ارتباط میان سیاست و کره زمین از همیشه بیشتر و مستحکمتر شده است چون حکومتها و مردمان در تلاشند تا مسایل ناشی از فرسودگی زیست محیطی، تحلیل منابع، آلودگی فرامرزی و گرم شدن زمین را مورد توجه قرار دهند. متفکران و تصمیم‌گیرانی که دغدغه زیست محیطی دارند معتقدند که ژئوپولیتیک جدید ژئواکونومیک نیست بلکه «اکوپولیتیک»^{۳۲} یا «سیاست زیست بوم» است.

از میان پندارهای مختلفی که طی ده سال اخیر به صورت فرضیه و یا نظریه ارایه شده به بحث درباره دیدگاههای فرانسیس فوکویاما^{۳۳}، ادوارد لوت‌واک^{۳۴}، میخائیل گورباچف، جورج بوش، تیموتی لوک^{۳۵} و رابرت کاپلن^{۳۶} پرداخته می‌شود.

فرانسیس فوکویاما در مقاله‌ای که تحت عنوان پایان تاریخ در تابستان ۱۹۸۹^{۳۷} بعد از فروریختن دیوار برلین در فصلنامه «منافع ملی» در آمریکا انتشار داد و مورد تحسین و تجلیل فراوان رسانه‌های غربی قرار گرفت، مدعی است که نقشه سیاسی جهان در دوران پس از جنگ سرد از دو بخش مشخص تشکیل شده: یک بخش شامل اروپای غربی و آمریکا (و ژاپن) که نماینده یک حکومت منسجم و هماهنگ جهانی هستند. منسجم و هماهنگ از این نظر که تمامی تضادها و تناقضات اولیه مثل تقسیمات ژئوپولیتیکی و یا طبقاتی میان آنها حل شده و تمامی نیازهای بشری در آنها برآورده شده است و بنابراین به قله تکامل تاریخی دست یافته‌اند. بخش دیگر شامل بقیه جهان یعنی حکومتهایی که به علت کشمکش با یکدیگر به این حقایق فراگیر دست نیافته‌اند و هنوز در دوران تاریخی به سر می‌برند.

به نظر فوکویاما فعالیت‌های اقتصادی در نظام سرمایه‌داری که مزیت خود را بر نظامهای دیگر ثابت کرده دلمشغولی جهان غرب را تشکیل می‌دهد. بنابراین به نظر وی دمکراسی سیاسی و لیبرالیسم نو که عملاً در غرب و آمریکای شمالی وجود دارد پیش‌تاز تمدن و یا پایان

32-Ecopolitic

33-Francis Fukuyama

34-Edward Luttwak

35-Timothy Luke

36-Robert Kaplan

۳۷- برای مطالعه بیشتر درباره مقاله «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما و نقد نظریه وی و پاسخ به مقاله وی رجوع کنید به مجله

تاریخ بشری است. شایان توجه است که در تز پایان تاریخ، توجه فوکویاما به نقشه مفهومی جدید که مشخصه آن تقسیم جهان به غرب ایدئولوژیک (نه جغرافیایی) در مقابل بقیه جهان و دوره بعد از تاریخی در مقابل دوره تاریخی است در مقایسه با گفتمان دوره جنگ سرد که کاپیتالیسم را در مقابل کمونیسم و جهان آزاد را در مقابل جهان توتالیتیر قرار می‌داد، نشان می‌دهد که ضدیت گفتمان قبلی نسبت به جغرافیا همچنان باقیست. همانطور که ژئوپولیتیک جنگ سرد ویژگی جغرافیایی را به فراگیرهای طبقه‌بندی شده تبدیل کرد در ژئوپولیتیک فوکویاما نیز مکانها در سراسر جهان از نظر ویژگیهای جغرافیایی خود مورد توجه قرار نمی‌گیرند بلکه از جهت طبقه‌بندیهای انتزاعی و فراگیر فلسفه غربی دیده می‌شوند. بنابراین در تز پایان تاریخ فوکویاما، جغرافیا در گفتمان ژئوپولیتیکی حضور ندارد. بزرگترین انتقاد به تز پایان تاریخ از دید جغرافیدانان اینست که حکومت یکپارچه و فراگیر مورد نظر فوکویاما که بزعم وی از زمان ناپلئون، تا تشکیل ناتو ادامه داشته است، از غرب به شرق بر سر راه خود حکومتهای متفاوت و رادیکالی مثل آمریکا، کره جنوبی، ژاپن و حتی چین (بعد از دوره اصلاحات کشاورزی) را در بر می‌گیرد. اگر کشورها را تحت عنوان لیبرال تقسیم کنیم این عنوان به هیچ وجه ما را از ساختار ویژه جغرافیایی آن حکومتها و تضادهای تاریخی خاصی که از قرائتهای مختلف لیبرالیسم داشته‌اند و یا مصالحه لیبرالیسم با ناسیونالیسم و میلیتاریسم و یا نگاه مرد سالارانه و نژادپرستانه آنها آگاه نمی‌سازد. با مثبت خواندن پیروزی نظام سرمایه‌داری، فوکویاما نابرابری در آمدها را که بطور کلی در غرب و بویژه در انگلیس و آمریکا وجود دارد و اساس تضادهای طبقاتی است نادیده می‌گیرد. فراتر از آن، نمی‌توان انکار کرد که حکومتها به دلیل پیچیدگیهایی که از نظر ایدئولوژیکی و اجتماعی - اقتصادی دارند غالباً با یکدیگر درگیرند و اینکه حکومتهای دمکراتیک سرمایه‌دار آرام و صلح‌جو تصویر شده‌اند، انعکاس یک فرضیه غلط است چون مروری بر تاریخ اروپا این واقعیت را برملا می‌سازد که اروپای غربی یکی از نظامیترین مکانها بر روی سیاره زمین تا اواخر دهه ۱۹۸۰ بوده است. بعلاوه دلمشغولی با اقتصاد می‌تواند، دلمشغولی با سیاست، استراتژی و قدرت نظامی باشد واقعیتی که توسط مداخله ایالات متحده آمریکا در جنگ خلیج فارس به منظور حفظ ذخایر نفت و راههای دسترسی به آن برای غرب نمایان شد.

در مقابل تز فوکویاما، «ادوارد لوت واک» طی مقاله‌ای که یکسال بعد در فصلنامه «منافع

ملّی» به چاپ رساند اظهار داشت که پایان جنگ سرد موجب جابه جایی از ژئوپولیتیک به ژئواکونومی در سیاست جهانی شده است.^{۳۸} وی مدعی بود در دوران جدید روشهای تجاری جایگزین روشهای نظامی شده است. استناد وی به وضعیتی بود که در اوایل دهه ۱۹۹۰ در نتیجه سیاستهای نظامی گری دولت ریگان در دهه ۱۹۸۰ در اقتصاد آمریکا به وجود آمده بود. آمریکا در این سالها بالاترین کسری بودجه و تجارت را داشت. بزرگترین کسری موازنه تجاری با ژاپن بود و برای برخی این ابرقدرت ژئواکونومیک^{۳۹} با یک مازاد تجاری عظیم دشمن جدید آمریکا به حساب می آمد. به جای قبول مفهوم جنگ سرد از ژاپن به عنوان یک قدرت غربی، این اندیشمندان ژئواکونومیک استدلال می کردند که حکومت ژاپن از حکومتهای غربی متفاوت است و حتی درباره مستعمره شدن اقتصادی آمریکا توسط ژاپن صحبت می کردند و درخواست مهار ژاپن را مشابه مهار شوروی داشتند. تفاوت اصلی تز لوت واک به عنوان یک اصول‌گرای راکیست با فوکویاما، دولت محوری وی بود و این که کشمکش بین حکومتها را بر پایه رقابت اقتصادی حتمی می دانست. اشتباه وی در تضاد میان ژئواکونومیک و ژئوپولیتیک است که در واقعیت پیچیده‌تر از اینست و تجربیات تاریخی نشان می دهد که این دو مفهوم با هم گره خورده‌اند. گرچه تهاجم عراق بر کویت واقعه‌ای بود که نظم نوین جهانی بطور رسمی از آن نشأت می گیرد ولی اندیشه نظم جدید جهانی که در اوایل قرن بیست همراه با برنامه‌های هیتلر برای بازسازی نقشه سیاسی جهان عنوان شد ابتدا توسط میخائیل گورباچف رئیس جمهوری شوروی پیشنهاد گردید. به تصور وی این نظم جهانی در ماوراء ضدیت آمریکا و شوروی قرار داشت و از خصوصیات آن همکاری بین دو حکومت از طریق سازمان ملل است. این همکاری باید تهدیدات فراملیتی نسبت به سیاره زمین را مورد خطاب قرار دهد. این تهدیدات شامل فرسودگی زیست محیطی و فزاینده‌گی تسلیحات هسته‌ای است. رئیس جمهور آمریکا جورج بوش در ملاقاتی که با گورباچف در هلسینکی به منظور کسب اطمینان از همکاری وی در اخراج عراق از کویت داشت این اندیشه را با این مفهوم از آن خود کرد که به نظر وی نظم نوین

38-Edward N.Luttwak, "From Geopolitics to Geo-Economics, Chapter 16th of the book, *The Geopolitics*

reader, op.cit, (1990), pp.125-130.

39-Geoconomics

جهانی «یک عصر جدید فارغ از وحشت تهدید، کوشا تر در اجرای عدالت و امن تر در جستجوی صلح است و عصری که در آن ملت‌های جهان، شرق و غرب و شمال و جنوب بتوانند به سعادت و نیکبختی برسند و در آن با آسایش زندگی کنند»^{۴۰}. در عمل، نظم نوین جهانی از نظر بوش جهانی بود که در آن ایالات متحده آمریکا همراه با حکومت‌هایی که مایل به پیروی از آن بودند نظم را به وجود می‌آورد. هر تغییری در نظم موجود که متناسب با علائق آمریکا نبود مثل تهاجم عراق به کویت غیر قانونی محسوب می‌شد که باید تصحیح شود. در مقابل، هر تغییر در نظم موجود ژئوپولیتیکی مثل تهاجم نظامی آمریکا به پاناما یا آنچه به نفع آمریکا باشد مثل فروپاشی شوروی از نظر آمریکا قابل قبول و لازم به شمار می‌رفت. با توجه به این موضوع و شواهدی که از جنگ خلیج فارس در دست است یعنی جنگی که به منظور تأمین دسترسی غرب به نفت ارزان و بازگرداندن حکومت غیر دمکراتیک ولی طرفدار غرب انجام شد، نظم نوین جهانی بیشتر دنباله نظم ژئوپولیتیک جنگ سرد بود. تنها با این تفاوت که این بار آمریکا تنها ابرقدرت باقیمانده بدون مقابله با یک ابرقدرت جدی رقیب به شمار می‌رفت. در این راستا تیموتی لوک با استفاده از واژه‌های رمزگشمان ژئوپولیتیک جنگ سرد در مقاله‌اش تحت عنوان «رشته مطالعات امنیتی و رمزهای مهار: درس‌هایی از کویت»^{۴۱} استدلال می‌کند که گرچه گفتمان کلاسیک جنگ سرد در حال تحلیل رفتن است ولی استدلالی شبیه آن بر تفکر استراتژیک آمریکا سایه افکننده است مثل اصل مهار که علیه دشمن فرضی به کار برده می‌شود. اعلام سیاست مهار دو گانه علیه ایران و عراق توسط مارتین ایندایک^{۴۲} در سال ۱۹۹۳ درست بودن نظریه لوک را در این مورد ثابت می‌کند. این وضعیت محصول تلاش پنتاگون است برای به وجود آوردن یک تهدید خارجی جدید به منظور توجیه هزینه‌های نظامی بعد از جنگ سرد. در حالی که مجتمع نظامی - صنعتی جنگ سرد و شورای امنیت ملّی موفق شد مشروعیت جدیدی برای

40-George Bush, "Toward a New World Order", chapter 17th, *The Geopolitics reader*, op.cit, (1991), pp. 131-135.

41-Timothy W.Luke (1991), "The Discipline of Security studies and the codes of containment: Learning from Kuwait, chapter 19th, *The Geopolitics reader*, op.cit, pp.139-153. 42-Martin Indyke

خود ایجاد کند معنا و انسجام غرب به عنوان یک هویت در نتیجه پایان گرفتن جنگ سرد مورد تردید قرار گرفته است. فراتر از آن، صداهاى چند فرهنگى، دیدگاههاى زنان، اقلیتهاى نژادى و قومى درون حکومتهاى غربى به مبارزه علیه موقعیتهاى ممتاز سفید پوستان مذکر محافظه کار در این کشورها بویژه به نقش آنها در ارتش و در تحلیلهای و عملکردهای سیاست خارجی برخاستند. از نظر برخی از محافظه کاران این آئین چند فرهنگ گرایى که افسانه‌هاى استثناگرایی غرب و کاربرد محدود آن در اصول آزادى و مساوات را به مبارزه مى‌طلبید، به عنوان یک هویت درونى، غرب را بالکانیزه خواهد کرد. یکى از این نو محافظه کاران «ساموئل هانتینگتن^{۴۳}» است که به نظریه نظم جهانى بعد از جنگ سرد به مثابه یک جنگ فرهنگى میان گروههاى تمدنى مختلف است. وی نظر خود را طی مقاله‌اى در مجله سیاست خارجى تحت عنوان «برخورد تمدنها» ارایه داد^{۴۴}. در این مقاله هانتینگتن مانند فوکویاما غرب را در مقابل بقیه جهان قرار داد. وی به وجود هفت و یا در نهایت هشت قطب تمدنى اصلى معتقد است که همه در حال مناقشه هستند. در این تقسیم‌بندى ژاپن جزء غرب عنوان شده در حالى که شبکه اسلامى - کنفوسیوس جزء خطرات و تهدیدات جدید تلقى شده‌اند که غرب باید با آنها مقابله کند. در این تز ساموئل هانتینگتن از یک دیدگاه ژئوپولیتیک کلاسیک به صورتى که راتزل توصیف مى‌کرد پیروى مى‌کند با این تفاوت که به جای کشمکش میان کشورها که در محدوده مرزهاى بین‌الملل قرار دارند وی کشمکش را میان بلوکهاى تمدنى در یک محدوده تمدنى فراتر از مرزهاى سیاسى مى‌بیند.

43-Samuel Huntington

44-Samuel Huntington, "The clash of civilizations", *Foreign Affairs*, Summer 1993.

ترجمه مقاله توسط مجتبی امیری در اطلاعات سیاسى - اقتصادى ۷۰-۶۹.

نظریه رویارویی تمدنها از دیدگاه منتقدان (مجتبی امیری)، شماره ۷۴-۷۳، مهر و آبان ۱۳۷۲، برخورد امواج تاریخ یا رویارویی تمدنها الوین تافلر، ترجمه مهدی بشارت و کدام رویارویی توسط محمدعلی اسلامی ندوشن، اطلاعات سیاسى - اقتصادى، شماره ۷۶-۱۳۷۲، ۷۵-۷۶ نظریه برخورد تمدنها از دید یک اسلام‌پژوه، پروفیسور روی متحده، ترجمه مجتبی امیری، اطلاعات سیاسى - اقتصادى، شماره ۱۱۰-۱۰۹.

ژئوپولیتیک زیست محیطی

ازایه تصویری از فضای سیاسی جهان بر اساس نگرانیهای زیست محیطی و خساراتی که بشریت بطور جمعی می‌تواند بر سیستمهای طبیعی بزند به قرن نوزدهم باز می‌گردد. ولی چنین اندیشه‌هایی از جنگ دوم جهانی نگرانیهای گسترده‌ای به بار آورده‌اند و یک موضوع جدی برای بحث عمومی ژئوپولیتیک طی چند دهه اخیر به شمار می‌روند. در این فرایند مفاهیم مهم مسایل جهانی و امنیت جهانی بخشی از قاموس ژئوپولیتیک را تشکیل داده‌اند. به همین دلیل در حکومت‌های غربی کارشناسی محیطی و علمی در سیستمهای طبیعی به بحثهای امنیت ملی و بین‌المللی افزوده شده است. در طی سالهای دهه ۱۹۹۰ انتشار مقالات متعدد درباره احتمال کشمکشهای مسلحانه بین‌المللی بر سر منابع آب و مسایلی که ریشه زیست محیطی دارند موجب شده که درباره مفاهیم اصلی امنیت و امنیت ملی توسط سیاستگذاران بازانديشي شود. یکی از مقالات هشدار دهنده در این زمینه توسط «رابرت کاپلن» در ۱۹۹۴^{۴۵} تحت عنوان «هرج و مرج آینده» انتشار یافت که در محافل سیاستگذار غرب بسیار مؤثر بود. در این مقاله به علل و عوامل زیست محیطی که مناقشات و کشمکشهای آینده را موجب می‌گردند اشاره شده است.

تعریف جدید ژئوپولیتیک

با توجه به وجوه مشترکی که میان دیدگاههای ژئوپولیتیک در طول قرن بیستم یعنی ژئوپولیتیک سنتی، ژئوپولیتیک جنگ سرد و ژئوپولیتیک نظم جدید جهانی می‌توان یافت، تعریف ذیل از مفهوم ژئوپولیتیک ارایه می‌شود:

«شیوه‌های قرائت و نگارش سیاست بین‌الملل توسط صاحبان قدرت و اندیشه و تأثیر آنها بر تصمیم‌گیرهای سیاسی در سطح ملی و منطقه‌ای»

مؤلفه‌های این تعریف عبارتند از:

۱- جهانی اندیشیدن: ژئوپولیتیک با داشتن پیشوند ژئو مهر جهانی بر پیشانی دارد.

ژئوپولیتیک تصویر بزرگ جهان را مخاطب قرار می‌دهد. جهانی هم از نظر گستره جغرافیایی و هم از نظر مفهومی یعنی جامعیت. ژئوپولیتیک پندارهای جامعی از نقشه سیاسی جهان و آینده سیاست بین‌الملل ارایه می‌دهد. پندارهایی که خطوط گسل برخوردها و خطوط اتصال برای همکاریها را آشکار می‌سازند. در ارایه این پندارها اطلاعات و استدلالهای جغرافیایی زیر بنای تحلیلها و هدفهای سیاسی را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل استفاده از نقشه و تصاویر همراه با تحلیلهای کلامی و متون متداول است.

۲- سیاسی بودن: ماهیت اصلی ژئوپولیتیک سیاسی - امنیتی است ولی از بعد اقتصادی هم نمی‌توان غافل شد. به همین دلیل است که نمی‌توان ژئوپولیتیک را از ژئواکونومیک جدا انگاشت. در دوره اول تحولات ژئوپولیتیک برجستگی بعد سیاسی - نظامی به دلیل فضای پر تنش و پر کشمکش بود که میان قدرتها بر سر تصرف فضا به منظور حفظ امنیت سرزمینی وجود داشت. ولی در همین دوره استعمار همراه با رشد نظام سرمایه‌داری و با هدف دستیابی به منابع اقتصادی و انباشت سرمایه گسترش می‌یافت. در دوره جنگ سرد سیاستهای جهان بر پایه ایدئولوژی دو ابر قدرت تعریف می‌شد. ضمن این که هدف اصلی هر یک از دو قطب گسترش مناطق نفوذ، کنترل منابع استراتژیک و در نهایت بالا بردن قدرت اقتصادی و نظامی خود بود. تفاوت این دوره با دوره قبل این بود که از بیم بروز جنگ هسته‌ای، هر یک از دو قطب سعی می‌کرد به محدوده نفوذ قدرت دیگر تجاوز نکند. در دوره نظم نوین جهانی سیاست بین‌الملل از دیدگاههای مختلف اقتصادی، نظامی، زیست محیطی و فرهنگی تعریف می‌شود.

۳- مؤلفه سوم: توجه به اهمیت نقش صاحبان قدرت، روشنفکران دستگاه حاکم، نهادها و اندیشمندان مستقل که سیاست بین‌الملل را بر اساس هدفهای خاص خود طرح کرده و می‌نگارند. در این مؤلفه نقش رسانه‌های گروهی بویژه مطبوعات و رادیو و تلویزیون را در منعکس کردن نظریه‌ها و فراهم کردن امکانات برای بحث و جدل درباره گفتمانها و در نهایت ساختن افکار عمومی نباید نادیده گرفت.

۴- مؤلفه چهارم: توجه به نقش مقیاس جغرافیایی. ژئوپولیتیک جهانی می‌اندیشد محلی عمل می‌کند یعنی در جهت عکس عملکرد جغرافیای سیاسی که از بررسی ویژگیهای مکانی آغاز می‌کند و افتراق مکانها را اساس اتخاذ گوناگونی سیاستها می‌داند.